

## ختمت را قورت بده...!



محمدرضا ختامی

کسی خشمش را نمی‌دید، همه چهارده معصوم ما این‌طور بوده‌اند. مگر اینکه حقی از مظلومی ضایع می‌شد و ستمگری به ضعیفی سخت می‌گرفت. اصلاً مگر دنیا پریشان چه ارزشی داشت که برایش خشمگین شوند و به دیگران سخت بگیرند؟ این خصلت هم از ریشه از همان پیامبر رحمتی است که کافران مکه روی سرش خاکستر و شکمبه شتر می‌ریختند و او حتی چهارهش را در هم نمی‌کرد و روزهای بعد وقتی از آزاردهنده‌اش خبری نمی‌شد و خیر می‌دادند که بیمار است، به عیادتش رفت. مشکل امروز ما این است که کمتر حواسمان به آموزه‌های بزرگان دینمان است؛ اینکه هر کدام‌شان آمده‌اند تا یک بخش رفتار جامعه را اصلاح کنند، مثل امام علی(ع) که از عدالت بر ایمان گفت، مثل

امام حسن(ع) که از بخشش و نیکوکاری به ما آموخت، مانند امام حسین(ع) که فرمود: «اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید»، مثل امام سجاده(ع) که راه و رسم عبادت را به ما نشان داد، مانند امام محمدباقر(ع) که از اهمیت علم و دانش برای پیشرفت بشر سخن گفت و درهای بسیاری از علوم را که تا آن زمان بسته بود، باز کرد، مانند امام صادق(ع) که راه پدر را ادامه داد و حرکت علمی شیعه را به اوج خود رساند و پسرانش امام موسی‌بن‌جعفر(ع) که به ما درس مدیریت خشم و عصبانیت دادند. فکرش را بکنید همین که یاد بگیریم خشم و عصبانیت خودمان را کنترل کنیم، چقدر جامعه آرام‌تری خواهیم داشت. از کنترل عصبانیت پشت چراغ‌های قرمز و ترافیک گرفته تا صبوری هنگامی که در صف خرید ایستاده‌ایم، تا زمانی که موضوعی خونمان را به جوش می‌آورد و می‌خواهیم سر به تن طرف مقابلمان نباشد. اگر یاد بگیریم خشم‌مان را کنترل کنیم، خیلی از اتفاق‌های ناگوار و غیرقابل‌جبران در زندگی‌مان نمی‌افتد؛ نه کار به دخالت همسایه، فامیل و پلیس می‌کشد، نه خدایی نکرده کار به دادگاه و زندان و حبس و... فاقه اگر یاد بگیریم خشم‌مان را قورت بدهیم.

### آشنایی با دست‌دوزهای متقال و تابلوهای دوختنی

در همین صفحه بخوانید

### نخ به جای رنگ و قلم مو

### پیش‌گویی پرفروش...!

گشت ۲ حرف جدیدی برای گفتن ندارد اما خوب می‌فروشد

### زیر زمین

### صدای زنگ دوچرخه‌هانی آید

نیمی از ایرانی‌ها اضافه‌وزن دارند

### به مخاطب احترام بگذار

افسانه در کارش همکار ندارد. او معتقد است که کارش از یک مسیر خلاقه می‌گذرد و برای همین ترجیح می‌دهد که تمام مراحل کار را خودش انجام بدهد. البته این مسیر وقت و انرژی زیادی می‌طلبد، اما او این دقت و وسواس را نشانه احترام به مشتری می‌داند و می‌گوید: «یک ریزه‌کاری‌هایی در کار من هست که من دوست دارم حفظ بشود و برای همین خیلی با دقت و حوصله پیش می‌روم. من دوست دارم به انتخاب مشتریانم احترام بگذارم و دوست دارم بهترین نتیجه را به آن‌ها ارائه بدهم. شاید به همین دلیل هنوز این کار را به‌شکل حرفه‌ای و بازاری نمی‌بینم و در کنار کار اصلی‌ام نگاهش داشته‌ام. به‌نظرم این کار نباید تبدیل به سری‌دوزی شود؛ چون ویژگی‌اش این است که خلاقانه بودنش است و با سری‌دوزی این نو بودن از بین می‌رود.»

### موانع باعث رشد می‌شوند

با این‌همه افسانه برای ادامه حیات دست‌دوزهای متقال برنامه دارد و کارهایی هم انجام داده است: «من متأسفانه هنوز برند متقال را ثبت نکرده‌ام. من با دست‌دوزهای متقال خیلی آسه‌آسه دارم پیش می‌روم. البته مطمئن هستم همین آهستگی نتیجه‌اش را در کیفیت کار نشان می‌دهد. در حال حاضر به‌جز صفحه‌ای که در اینستاگرام دارم، یک سایت هم برای متقال راه‌اندازی کرده‌ام و همین کار توجه مرا به متقال بیشتر کرده است. من تا به امروز موانع جدی نداشته‌ام. کمبود زمان گاهی برایم مشکل درست کرده است. شاید مهم‌ترین مانع که به‌نوعی باعث پیشرفت هم شده، کمی‌کاری از روی کارهایم است. این‌ها در آخر کمی‌هایی که از کارم شده، باعث شده کارهای تکراری و مشابه محصولات من زیاد شوند. این اتفاق موجب شد که من به فکر یک تغییر جهت و سبک در متقال باشم تا بتوانم با تلاش بیشتر محصولات متقال را به‌شکل جذاب‌تر و جدیدتر به مخاطبان ارائه بدهم، طوری که مخاطبان متوجه بشوند متقال همیشه حرف تازه‌ای برای گفتن دارد.»

### آشنایی با دست‌دوزهای متقال و تابلوهای دوختنی

## نخ به جای رنگ و قلم مو

فاطمه نیک | معمولاً برای همه با یک تغییر در مسیر زندگی شروع می‌شود. تغییری که گاه با همه کوچکی‌اش باعث اتفاق‌های بزرگی در زندگی‌مان می‌شود. کسب و کار «افسانه مهدوی» هم که بیشتر یک هنر دستی خلاقانه است، از یک تغییر کوچک در رشته دانشگاهی‌اش شروع شد و به «دست‌دوزهای متقال» رسید. اگر دوست داری بیشتر درباره افسانه و دست‌دوزهای متقال بدانی، در این گفت‌وگو با ما همراه شو.

### ایده‌های نو دیده می‌شوند

افسانه معتقد است که ایده‌های نو هرچند کوچک و محدود اجرا شوند، دیده شده و مورد استقبال قرار می‌گیرند. برای همین وقتی از او درباره ابزار کارش می‌پرسیم، می‌گوید: «به‌نظر من مهم‌ترین ابزار مورد نیاز برای این کار، سلیقه متفاوت به‌همراه ایده، خلاقیت و نوآوری است. بدون شک بیشتر ما دوستانی داریم که کارگاهی راه انداخته و کسب و کاری را به این شکل شروع کرده‌اند. شاید نحوه انجام کار متفاوت نباشد و همه در یک مسیر حرکت کنیم، اما چیزی که شما را از قدیمی‌ها متفاوت می‌کند، ایده جدیدتان است. به‌نظر من اگر بچه‌ها می‌خواهند کاری را شروع کنند، باید اول از همه یک ایده نو داشته باشند تا بتوانند مخاطب را جذب کنند؛ چون تقلید برای مخاطب همیشه کسل‌کننده بوده و هست. زمانی که ایده‌ای را که مال خودتان است اجرا می‌کنید و به آن جان تازه‌ای می‌بخشید، خودتان هم احساس بهتری دارید و از کارتان بیشتر لذت می‌برید.»

### ایده‌های نو هرچند کوچک و محدود اجرا شوند، دیده شده و مورد استقبال قرار می‌گیرند

### تقلید به‌تنهایی مخرب است

افسانه درباره تقلید دیگران از روی کارهایش می‌گوید: «پیش آمده که از روی کارهای من تقلید شده است. راستش را بخواهید من از اینکه بتوانم به دیگران کمک کنم خوشحال می‌شوم و از اینکه آن‌ها از کار من الگو می‌گیرند، ناراحت نیستم. منتهی فکر می‌کنم بهتر است که آن‌ها با دیدن کار من به ایده‌ای که از خودشان است برسند و کار من تنها حکم جرقه اولیه را برایشان داشته باشد، نه اینکه به‌طور کامل کار من را کپی کنند. قطعاً این‌جوری زمان زیادی در بازار کار دوام نمی‌آورند و نمی‌توانند ادامه بدهند. من ترجیح می‌دهم که این افراد کار خاص و منحصر‌به‌فرد خودشان را خلق کنند تا انرژی بهتری هم به خودشان و هم به مخاطبشان انتقال پیدا کند.»

### کارهای قدیمی با تکنیک‌های نو

از افسانه می‌خواهیم کمی بیشتر درباره دست‌دوزهای متقال برایمان توضیح بدهد و او درباره متقال و محصولاتش می‌گوید: «اگر بخواهیم در یک جمله بگوییم، من کارهای طراحی را تبدیل به دوخت می‌کنم. دست‌دوزهای متقال طراحی‌هایی هستند که گاه ذهنی و گاه برداشت از یک اثر هستند که با مواد اولیه نخ روی پارچه دوخته می‌شوند. در کار من نخ و دوختن جای رنگ و قلم‌مو را گرفته است. همان‌طور که گفتیم، دست‌دوزهای متقال بیشتر پیش‌طرح‌ها یا طرح‌هایی است که من از آثار هنری گرفته‌ام. احتمال دارد ایده من از روی یک تابلو یا یک عکس شکل گرفته باشد، گاهی هم کارها براساس طرح‌های خودم هستند. البته من در این کار یک‌سری کارهای دلی هم انجام می‌دهم. به‌طور مثال نقاشی‌ها و کارهای هنری از هنرمندان کمتر شناخته‌شده هستند که من به‌خاطر علاقه‌ای که به آن‌ها دارم، برای معرفی و دیدشدنشان آن‌ها را اجرا می‌کنم. البته گاه در حین دوختن به‌طور خودکار و ناخودآگاه طرح تغییر کرده و به نتیجه متفاوتی می‌رسم.»

### تلفیق کن و از نو بساز

از افسانه می‌خواهیم از شکل‌گیری ایده اولیه دست‌دوزهای متقال بگوییم و او توضیح می‌دهد: «خاطر من هست که من می‌خواستم برای یک‌قسمت از خانم فضایی را طراحی کنم. در طراحی آن فضا، من تعدادی بشقاب و کاشی قدیمی را به‌کار برده بودم و دلم می‌خواست که یک شیء پارچه‌طور هم به آن اضافه کنم و از آنجایی که به طراحی اسکس (طراحی سریع با دست) و تصویرسازی و عکاسی علاقه داشتم و همچنین یک‌سری تابلو که در آن‌ها از تکنیک گلدوزی استفاده شده بود در سایت‌های خارجی دیده بودم و نظرم را جلب کرده بود، تصمیم گرفتم که یک کار تلفیقی درست کنم و این شد که «متقال» در کنار حرفه اصلی‌ام شکل گرفت.»

ایده کوچک افسانه با استقبال اطرافیان مواجه شد و به‌گفته خودش بعد از چند سفارش، بیشتر رشد کرد و کم‌کم دارای یک صفحه هم در اینستاگرام شد. او در این باره می‌گوید: «بعد از انجام این کار انرژی خوبی که از اطرافیان و خانواده به من رسید باعث شد که بیشتر روی ایده‌ام تمرکز کنم و کارهای دیگری هم تولید کنم. از همان کارهای اولیه خیلی استقبال شد و سفارش‌های جدید از راه رسید. کم‌کم تعداد سفارش‌ها زیاد شد و من به فکر راه انداختن یک پیج در فضای مجازی با همین عنوان متقال افتادم.»

### تغییر به‌سمت دنیای جدید

افسانه مهدوی ۲۶ سال دارد و در دانشگاه گرافیک خوانده است. وقتی از او می‌خواهیم درباره دست‌دوزهای متقال بگوییم، کمی به گذشته برمی‌گردد و از تغییر رشته‌اش می‌گوید: «من لیسانس گرافیک دارم، اما دو سالی هست که تغییر رشته داده‌ام به طراحی چیدمان داخلی یا همان دکوراسیون. این تغییر من را وارد فضای جدیدی کرد؛ فضای جدیدی که من را به دست‌سازهای متقال رساند.»

### ساختن لذت‌بخش است

افسانه درباره کار چیدمان می‌گوید و اینکه در مسیر این‌کار، ساختن را تجربه کرده است. او در این باره می‌گوید: «وقتی وارد کار طراحی داخلی و چیدمان شدم، پیش می‌آمد که خودم دست‌به‌کار می‌شدم و یک‌سری عناصر برای فضاهای مختلف می‌ساختم. این کار خیلی برایم لذت‌بخش بود و انرژی فوق‌العاده‌ای را برایم به‌همراه داشت. این که شما حس کنید چیزی را ساخته و ایجاد کرده‌اید، خیلی جالب است. بدون شک همین انرژی به من کمک کرد تا به‌سمت تولید کاری جدید و خلاقانه بروم.»



گشت ۲ حرف جدیدی برای گفتن ندارد اما خوب می‌فرشد

# پیش‌گویی پر فروش...!

تعیمه موحد | معمولاً فیلم‌هایی که روی پرده سینما مسائلی را که کمتر درباره آن‌ها گفته می‌شود یا به اصطلاح «خط قرمز» هستند، زیر پای می‌گذارند، به فروش و استقبال خوبی می‌رسند؛ اتفاقی که برای فیلم «گشت ارشاد» در سال ۱۳۹۱ افتاد. این فیلم داستان سه نفر را روایت می‌کند که خودشان را مأمور گشت ارشاد (کسانی که موظفند امنیت اخلاقی را در جامعه برقرار کنند) جامی‌زنند، اما از جوان‌ها اخاذی (باج‌گیری) می‌کنند. در آخر فیلم هم دو جوان فیلم خودشان حامی کسانی می‌شوند که تا به حال از آن‌ها اخاذی می‌کردند و در رابطه با اینکه چرا نباید گشت ارشاد باشد، سخنرانی حماسی می‌کنند. «سعید سهیلی» به پشتوانه استقبال از گشت ارشاد، در سال ۱۳۹۵، «گشت ۲» را ساخت؛ فیلمی که نه تنها هیچ ربطی از نظر نام‌گذاری به قسمت اولش ندارد، بلکه سعی کرده با سوار شدن روی موفقیت بخش اول خودش را بالا بکشد. البته وقتی فیلمی هیچ چیز جدیدی برای گفتن ندارد، خیلی راحت در مسیر مبتذل شدن، شوخی‌های نامناسب و نمایش یک داستان بی‌سر و ته قرار می‌گیرد.

ما خیلی سیاسی هستیم!

قسمت اول فیلم با دست‌گذاشتن روی موضوعی که موافقان و مخالفان زیادی در جامعه دارد و توسط یکی از نهادهای انتظامی کشور یعنی نیروی انتظامی هم اجرا می‌شود، به قول معروف دست روی یک «خط قرمز» گذاشت و درباره انتقاد به طرح گشت ارشاد، سنت‌شکنی کرد. حالا خیلی هم فرقی نمی‌کند که این موضوع در دسته سیاست جا بگیرد یا نه؛ همین که فیلم سینمایی گشت ارشاد به طرح گشت ارشاد انتقاد کرد، مردم به آن فیلم سیاسی و سنت‌شکن می‌گویند. حالا در «گشت ۲» کارگردان سعی کرده همان روند را طی کند که البته اصلاً موفق نبوده است. وقتی ماجرای رمالی و پیش‌گویی سه شخصیت اصلی داستان لو می‌رود و پلیس آن‌ها را دستگیر می‌کند، عباس در حالی که سوار ماشین پلیس می‌شود و همسایه‌ها هم در کوچه جمع شده‌اند، فریاد می‌زند: «همه اختلاس‌گران و آقاها جمع شده‌اند، فقط ما دزد هستیم!» و حرف‌هایی از این دست که به‌جز نخنما بودن، حس رد شدن از خطر قرمز را هم به مخاطب نمی‌دهد؛ چون زیادی مصنوعی و کلیشه به نظر می‌رسد. کارگردان با این صحنه می‌خواهد موفقیت سخنرانی حسن و عطا در قسمت اول، که یکبار هم آن را در این قسمت نمایش می‌دهد تکرار کند، اما به در بسته می‌خورد.



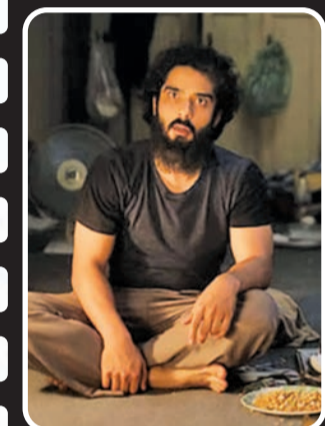
صحنه‌هایی که می‌توانست نباشد

اینکه مخاطب حس کند کارگردان برای پرکردن لحظات فیلمش، قصه‌هایی بی‌ربط و اضافی را در فیلم گنجانده، بدترین حس است که یک فیلم می‌تواند منتقل کند. یکی از این بی‌ربط‌ترین جوابات داستان، شرکت حسن در یک مسابقه مشت‌زنی غیرقانونی است. در جایی از فیلم ناگهان و بدون دلیل، عطا در عالم رؤیا می‌بیند که حسن در یک مسابقه مشت‌زنی غیرقانونی و زیرزمینی، یک ورزشکار تنومند را زمین می‌زند و پول زیادی برنده می‌شود. آن‌ها دور از چشم عباس به این مسابقه می‌روند و اتفاقاً حسن ورزشکار تنومند را شکست می‌دهد، اما بخش زیادی از صحنه‌های فیلم به درگیری خونین حسن و ورزشکار تنومند و مشت‌زنی‌های وحشیانه می‌گذرد و در نهایت هم با دستگیر شدنشان، پولی هم که از این مسابقه گرفته‌اند، به دست پلیس می‌افتد. یا حضور چهار دختر در همسایگی شخصیت‌های اصلی که مشکل اعدای بودن برادر یکی از آن‌ها بین این دو گروه پیوند برقرار می‌کند. دخترها نوازنده خیابانی هستند و در کوچه و خیابان ساز می‌زنند، عطا و حسن هم تلاش می‌کنند پول جور کنند تا برادر دو خواهر از این جمع چهارنفره که نزدیک روزهای اعلامش است را نجات بدهند. بنظر می‌رسد حضور این دختران در فیلم به‌جز لحظاتی که با ساز زدن وقت فیلم را پر می‌کنند دلیل دیگری نداشته باشد؛ چون سه شخصیت اصلی فیلم قبل از آشنا شدن با آن‌ها هم دنبال یک‌شبه پولدار شدن بوده‌اند. مخاطب این روزهای سینما باهوش‌تر از همیشه است. برای همین می‌فهمد وقتی عطا با نیرویش، مزار پدر یکی از این دختران را که شهید مفقودالتر است و این دختر مدت‌هاست از او خبر ندارد را پیدا می‌کند، بهانه‌ای است برای نادیده گرفتن صحنه‌هایی از این فیلم که امکان سانسور داشته‌اند و به زور در فیلم گنجانده شده‌اند. آن هم با نمایش تصویر دختری با پدر مفقودالتر، که بی‌خانواده، نوازنده دوره‌گرد است!

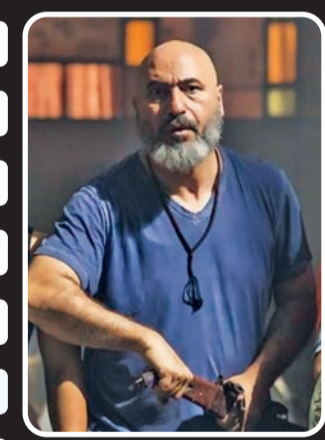
قسمت اول فیلم با دست‌گذاشتن روی موضوعی که موافقان و مخالفان زیادی در جامعه دارد و توسط یکی از نهادهای انتظامی کشور یعنی نیروی انتظامی هم اجرا می‌شود، به قول معروف دست روی یک «خط قرمز» گذاشت و درباره انتقاد به طرح گشت ارشاد، سنت‌شکنی کرد. حالا خیلی هم فرقی نمی‌کند که این موضوع در دسته سیاست جا بگیرد یا نه؛ همین که فیلم سینمایی گشت ارشاد به طرح گشت ارشاد انتقاد کرد، مردم به آن فیلم سیاسی و سنت‌شکن می‌گویند.



گشت ۲ تا به امروز بیشتر از ۱۲ میلیون تومان فروش در رتبه دوم پر فروش‌های سال ۱۳۹۶ قرار دارد.



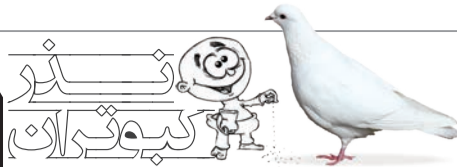
در زمان اکران این فیلم در جشنواره، معرود فرانس، مقدر، در برنامه «هفت» حساب از «گشت ۲» انتقاد کرد. بعد از آن «حمید فرخ‌نژاد» با ریلر نقد عباس که اتفاقاً سرایدار «گشت ۲» هم هست، در اینستاگرام خود از خجالت فرانس در آمد و حرف‌هاک ریاریک به او زد. یادداشت فرخ‌نژاد در فضای مجازی و رسانه‌ها بازتاب زیادی داشت و خیلی‌ها او را به خاطر این بد نوشته‌ها سرزنش کردند.



اینکه مخاطب حس کند کارگردان برای پرکردن لحظات فیلمش، قصه‌هایی بی‌ربط و اضافی را در فیلم گنجانده، بدترین حس است که یک فیلم می‌تواند منتقل کند.

بعد از اکران گشت ۲، سوالی که به ذهن می‌رسد این است که آیا «گشت ارشاد» یا قسمت اول فیلم وجود نداشت، کارگردان چه چیز جدیدی برای نمایش داشت؟





## طبیعت بهاری همدان

این روزها بهار صورت طبیعت استان همدان را تغییر داده است. طبیعتی که جوانه زده و جوان شده است.



## نامه‌ات همین الان رسید

## دادگاه هشتایی‌ها

دوست نوجوان من! همدان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به سمت شما پرواز کرده تا شما پرندهای شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به همدان کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم.  
پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir

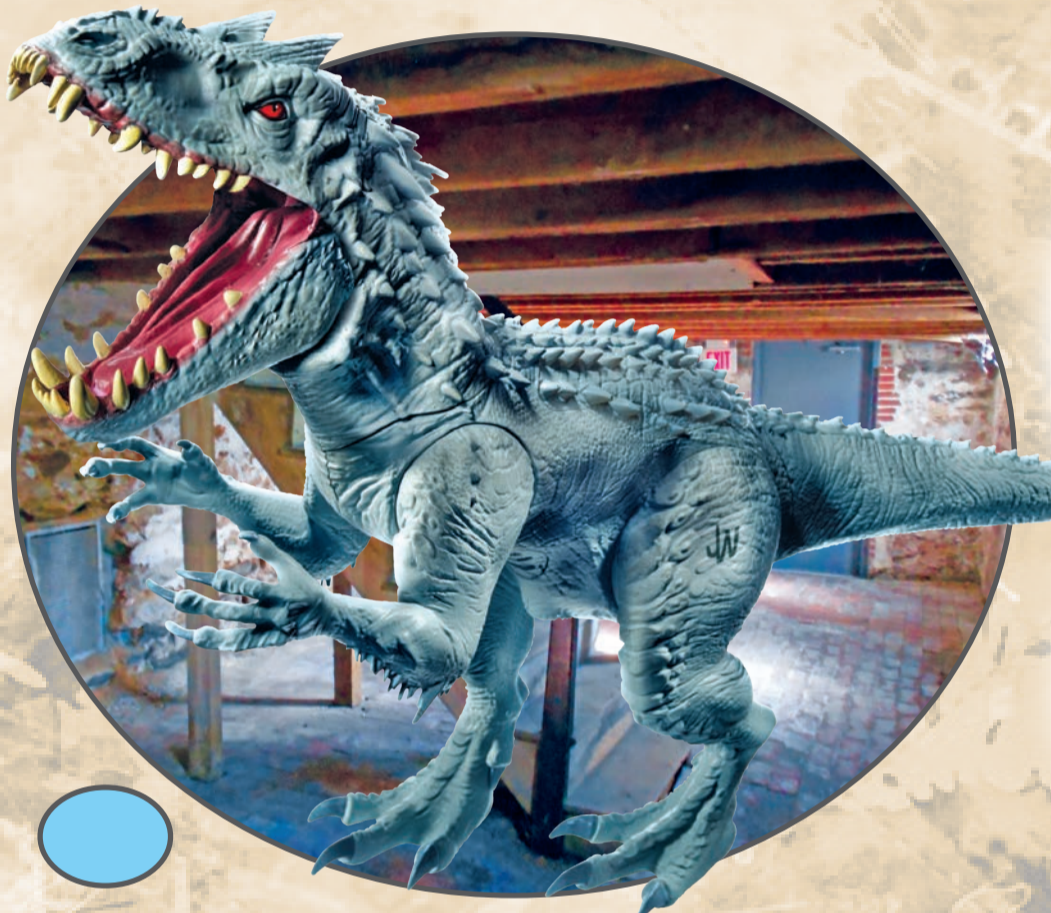
دوست خوبم! آیا می‌دانی بخش مکاتباتی مرکز آفرینش‌های ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به نوجوانانی که نوشتن را دوست دارند کمک می‌کند تا بهتر از قبل بنویسند و با آثار شاعران و نویسندگان بزرگ، بیشتر آشنا شوند؟ این دوستی با نامه‌نگاری ادامه پیدا می‌کند. دوست داری یکی از این نامه‌ها را بخوانی؟

سلام به دوست خوبم، قبل از هر چیزی معذرت می‌خواهم، چون به دلیل امتحان‌ها و فشار سنگین درس‌ها، داستانتان را دیر فرستادم. شرمند تویم. من شما را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم، امیدوارم شما هم به یاد من باشید.

این هم داستان من:

با صدای گریه و جیغ خواهرم از خواب پریدم. با تعجب نگاهش کردم که گفت: «خیلی می‌ترسم آبی.» گفتم: «او! ملیکا چرا باید بترسی؟» گفت: «آخه مامان و بابا خونه نیستن. تو هم خواب بودی و منم تنها. منم از تنهایی خیلی می‌ترسم می‌دونسی که!» گفتم: «آره که می‌دونم، می‌گم حالا که بیدار شدم، موافقی بازی کنیم؟» گفت: «آره چه بازی‌ای؟» گفتم: «اممم... قایم‌باشک خوبه؟» گفت: «آره عالیه. تو گرگ باش... لطفاً... باشه؟» گفتم: «باشه. برو قایم شو. فقط هم تا ۲۰ می‌شمارم.» گفت: «باشه.» و رفت تا قایم بشه. منم رفتم جای این و بعد گفتم: «جای سک‌سک، این باشه و سر گذاشتم و بلند تا ۲۰ شمردم. وقتی سرم را از روی این برداشتم گفتم: «اومدم.» اول رفتم تو اتاق خودمون، نبود. رفتم اتاق مامان و بابا، اونجا هم نبود. تو حال و آشپزخونه و سرویس بهداشتی هم نبود. حیاط هم گشتم، نبود. ای بابا! فقط زیرزمین منم هیچ وقت جرئت رفتن به اونجا را نداشتم. آخه از سوسک و اینا خیلی می‌ترسیدم و زیرزمین هم احتمال داشتن این موجودات را دارد. با کمی ترس رفتم به سمت زیرزمین، بماند که زیر لب چه قدر نق زدم. در را باز کردم. چندبار ملیکا را صدا زدم، اما جوابی نشنیدم. رفتم داخل گفتم: «عجب غلطی کردم! ملیکا تورو خدا بیا بیرون از هر جایی هستی... تو بیا بیرون، چهار پنج بار دیگه گرگ می‌شم. بیا دیگه!» بازم سکوت. هنوز می‌خواستم داد بزنم «دی بیا دیگه! کجایی ملیکا؟» که عطسه گرفت. دستم را گرفتم به دیوار و عطسه زدم. یک دفعه دیدم یله‌ها شکستند و ریختند جلوی در. حالا دیگه رسماً گیر افتاده بودم. اگر هم ملیکا اینجا باشد، بیشتر بدبخت می‌شم و باید صبر کنیم تا مامان و بابا بر گردند. یک دفعه وسط دیوار شکافته شد و نوری زرد زد بیرون. ملیکا را دیدم که با گریه آمد سمتم. گرفتمش بغلم و به دور و برم نگاه کردم. تنها راه، همین شکاف دیوار بود. منم راه افتادم که بروم، اما تا پام را گذاشتم جای شکاف و کامل رفتم داخل. با یک جایی که شبیه جنگل بود روبه‌رو شدم. رفتم جلوتر، که صدایی اومد. خوب که دقت کردم شبیه فریاد بود که داشت بهمون نزدیک می‌شد. یک چیزی بهم چسبید. دیدم ملیکاست که خودش را بیشتر به من چسبانده. از شدت تعجب و ترس یادم رفته بود که ملیکا را دعوا کنم. اگر اون زودتر اومده بود، بدبخت نمی‌شدیم. گفتم: «چرا این قدر دیر...؟» می‌خواستم بگم اومدی، که یک دایناسور اومد جلوم. یا می‌شه گفت بنشت ملیکا. حرفم تو دهنم ماسید. داشت گریه‌ام می‌گرفت. حالا چه چوری پیش خانواده‌ام بر گردم؟ اصلاً زنده می‌مونم؟ که دایناسور چرخید و دمش را روی هوا تکان داد و بنگ خورد تو ملاحظه بنده. سرم داشت گیج می‌رفت که...

باشو دیگه. با ترس ایستادم که مامان با منکا کنار تختم نشسته بود. به نگاهش به مامان و بعد به خودم و به اتاق انداختم. مامان گفت: «یک ساعته دارم صدات می‌کنم. خدا خیر این متکار را بده!» گفتم: «با منکا زدن تو سرم؟» مامان گفت: «باشو دختر! فردا همون داریم. امروز هم کلی خرید. باشو!» گفتم: «مامان من که ایستادم.» گفت: «خیلی خُب با من بحث نکن.» و بعد رفت بیرون. منم خوشحال از اینکه زنده‌ام، با شادی و خوشحالی رفتم کمک مامان.

نامه عضو مرکز آفرینش‌های ادبی کانون:  
زیرزمین

پاسخ بخش مکاتباتی مرکز آفرینش‌های ادبی کانون:

## داستان‌ها حادثه و هیجان داشت

دوست خوبم، مینیا، سلام! یک سلام تروتازه مثل هوای بهار، مثل شکوفه‌های نورس درختان تقدیم به تو دوست عزیزم. آرزو می‌کنم سال جدید، سال خوب و پُر از برکتی باشد و دوستی‌مان محکم‌تر از قبل شود. مینیا جان! داستان جذاب و هیجان‌انگیز «زیرزمین» را خواندم و لذت بردم. البته تو یادت رفته بود برای داستان اسم بگذاری و من با توجه به مکان داستان، اسم داستان را انتخاب کردم.

اگر برای داستان اسم گذاشتی، خیرم کن. یادت باشد اسم داستان، شناسنامه اثر است و اولین چیزی است که باعث جذب مخاطب می‌شود، پس خیلی مهم است. معمولاً نویسندگان بعد از اتمام داستان‌شان، اسم انتخاب می‌کنند. اسم داستان می‌تواند یک کلمه یا حتی یک جمله باشد. اسم کتاب‌هایی را که خواندی، به خاطر بیاور. بین چه کتاب‌هایی را دوست داشتی و ارتباط آن‌ها با اسم داستان چطور بوده است؟ آن اسم‌ها چه ویژگی‌هایی داشتند؟ اسم بعضی از داستان‌ها در خودشان «حادثه» دارند؛ مثل رمان

دوست تو در مرکز آفرینش‌های ادبی کانون خراسان رضوی

درست است که پول‌ها را خرج کرده اید  
اما جوانمردی و رحم را فراموش نکنید...پسر گلم!  
میبینم که  
عیبی‌هات رو  
لولو برده!!

مرد جوانی از سقراط رمز موفقیت را پرسید که چیست. سقراط به مرد جوان گفت که صبح روز بعد به نزدیکی رودخانه بیاید. هر دو حاضر شدند. سقراط از مرد جوان خواست که همراه او وارد رودخانه شود. وقتی وارد رودخانه شدند و آب به زیر گردنشان رسید، سقراط با زیر آب بردن سر مرد جوان، او را شگفت‌زده کرد. مرد تلاش می‌کرد تا خود را رها کند، اما سقراط قوی‌تر بود و او را تا زمانی که رنگ صورتش کبود شد، محکم نگاه داشت. سقراط سر مرد جوان را از آب خارج کرد و اولین کاری که مرد جوان انجام داد، کشیدن یک نفس عمیق بود. سقراط از او پرسید: در آن وضعیت تنها چیزی که می‌خواستی چه بود؟ پسر جواب داد: هوا. سقراط گفت: این راز موفقیت است! اگر همان‌طور که هوا را می‌خواستی، در جستجوی موفقیت هم باشی، به دستش خواهی آورد. رمز دیگری وجود ندارد.

# استاد بزرگ

بابام با حشره‌کش داشت مگس می‌کشت. ازش پرسیدم: تا حالا چندتا کشتی؟ گفت: ۵ تا، ۳ تا زن، ۲ تا مرد. گفتم: از کجا فهمیدی زنی یا مرد؟ گفت: ۲ تا شون به تلویزیون چسبیده بودن، ۲ تا شون به تلفن! باور کن تا حالا اینقدر قانع نشده بودم...

# پسر خوشمزه‌خان

غرور بی‌جا باعث شکست می‌شود.

# استاد بزرگ

نور خورشید مال خودشه ولی نور ماه باز تاب نور یکی دیگه‌س! آدما هم همین‌طورن! بعضیا خودشون منبع تولید و انرژی‌ان، ولی بعضیا، صرفاً بازتاب دیگران هستن! وقتی می‌خوایم رو آدما حساب باز کنیم، حواسمون باشه منبع تولید هستن یا فقط بازتاب!

# استاد بزرگ

به رابطه‌ای هست بین طولانی شدن فروردین‌ماه و میزان بی‌پولی؛ این جور که هر چقدر بی‌پول‌تر باشی، فروردین‌ماه طولانی‌تری در انتظار ته.

# خسیس‌خان

مشکل اینجاست که ما می‌تونیم یک کیلو گوجه سبز بخوریم، ولی نمی‌تونیم بخیریم.

# خپل‌خان

# هشتکو  
جایی برای خندیدن، شاد بودن و حرف‌های خوشمزه زدن است.